ویژگیهای شعر پروین اعتصامی

دستغیب، عبدالعلی

عبد العلی دست‏غیب‏ پروین(رخشندهء)اعتصامی فرزند یوسف‏ اعتصامی(اعتصام الملک آشتیانی)در 25 اسفند ماه 1285 در تبریز به دنیا آمد.نخست در مکتب‏ پدر درس آموخت و سپس در تهران دورهء دبستان و دبیرستان آمریکایی دختران را به پایان‏ رسانید و در خرداد 1303 به اخذ دیپلم نائل‏ گردید.چون خانهء مرحوم اعتصام الملک محفل‏ ادبای زمان:بهار،دهخدا،سعید نفسی،رشید یاسمی و...بود،پروین نیز از خرمن دانش‏ ایشان و پدر دانشمند خود خوشه‏ها چید و با سروده‏های خود آنها را دچار شگفتی‏ می‏ساخت،به طوری که دیر باوران گمان بردند که این اشعار اثر طبع دهخدا یا اعتصام الملک‏ است و نام پروین نامی است مستعار برای‏ شاعری که می‏خواهد خود را در پشت نقاب نام‏ زنانه‏ای پنهان کند.زمانی که این شایعه بالا گرفت و شاعری رخشندهء اعتصامی مورد تردید قرار گرفت،شاعرهء جوان و خوش قریحهء ما ناچار شد با قطعه شعری حضور رسمی خود را در جامعهء ادبی اعلام دارد.در این شعر می‏گوید:عده‏ای از اهل فضل«پروین»را مرد می‏پندارند ولی این معما گفته آید به،که پروین‏ مرد نیست.

دربارهء او کسانی مانند بهار،سعید نفیسی، اعتصام الملک...داوری کرده و اشعار نغز او را ستوده‏اند.میس شولر مدیر مدرسه آمریکایی‏ دختران درباره پروین گفته است:

«او پیش از اینکه به مدرسه ما بیاید معلومات‏ فراوان داشت و بسی چیزها می‏دانست.در دوران تحصیل نیز با فروتنی و ذوق و شوق‏ خاص به فرا گرفتن مطالب تازه می‏پرداخت و طالب دانایی بود.پروین دختری بود محجوب‏ اما صادق و صریح.با هیچ کس به دروغ و ریا دعوی دوستی نمی‏کرد و خود را صاحب افکار و عقاید که از آن دیگران بود نمی‏شناساند».

پروین به اصرار پدر در تیر ماه 1313 با یکی از خویشان پدری ازدواج کرد.شوهر او پسر عموی اعتصام الملک و افسر شهربانی(رئیس‏ شهربانی کرمانشاه)و مردی تند خو و ناآشنا به‏ عوالم هنری بود و لطایف روح پروین را نمی‏شناخت.کار این زناشویی نامتجانس پس‏ از دو ماه و نیم پایان گرفت و پروین از شوهرش‏ جدا شد و به خانه پدر بازگشت و به گفته خودش‏ به چمن رفت اما نصیبش قفس بود و جز سرزنش و بد سری خار چیزی ندید!

مرگ پدرش در 1316 ضربه‏ای سخت به روح‏ حساس او وارد ساخت و مرثیه‏ای مؤثر در این‏ زمینه سرود که بسیار مشهور است:

پدر آن تیشه که بر خاک تو زد دست اجل‏ تیشه‏ای بود که شد باعث ویرانی من

یوسفت نام نهادند و به گرگت دادند مرگ،گرگ تو شد ای یوسف کنعانی من

کار رسمی پروین در کتابخانه دانشسرای‏ عالی بود.اما در آنجا نیز همچنان مردم گریز و اهل تأمل و تفکر بود و با کسی نمی‏جوشید و بیشتر اوقات خود را به مطالعه می‏گذرانید.پس‏ از چاپ دیوان اشعار او(1314)شهرت وی‏ بالا گرفت و وزارت معارف در 1315 به او نشان درجهء سوم علمی اعطا کرد اما پروین آن‏ نشان را نپذیرفت و با این نوشته آن را باز گردانید:شاید به شایسته‏تر از من‏ بسپاریدش.

پروین در سوم فروردین ماه 1320 دچار بیماری‏ حصبه شد و در شانزدهم همین ماه بدرود زندگانی گفت.او را در قم در آرامگاه‏ خانوادگی به خاک سپردند.

\* شعر پروین از اوان انتشار در جامعه ایران‏ نفوذ کرد و به زودی اشعارش بر سر زبانها افتاد و این موضوع ساده‏ای نیست چرا که او در همان‏ تاریخی که شعر می‏سرود رقیبان نیرومندی مانند بهار،دهخدا،نیما و شهریار...داشت و اینان‏ هم استاد ادب و هم شاعر بودند.پس چگونه بود که اشعار پروین به زودی نقل مجالس شد و با اشعار بهار و دهخدا همدوش پیش رفت و خواهندگان فراوان یافت؟دلیل این موضوع این‏ است که اشعار پروین-به ویژه مقطعات او- بسیار ساده،شیوا و روان است و از محیطی‏ بومی و وضعی آشنا سخن می‏گوید.شعرش زود به دل می‏نشیند و با خواننده آشنا می‏شود.پروین شاعری است واقع‏گرا،ستم‏ستیز و طرفدار بینوایان و دردمندان.به گفتهء یوگنی.ا.برتلس‏ برای نخستین بار شاعره‏ای در عرصهء شعر پارسی به ظهور رسیده که با جرأت معایب‏ اجتماعی را بیان می‏کند و خود را در مقام‏ شاعری رئالیست به نمایش‏ می‏گذارد.پژوهشگر دیگری به نام گ.پ. مینی لویچ می‏گوید:

پروین شاعری است آزادیخواه،مدافع حقوق‏ محرومان و زنان،انسان دوست و ستم‏ستیز.

ملک الشعرا بهار باور دارد که در خلال این‏ نغمه‏های موزون و شور انگیز...که پرده و نیم‏ پرده قدیم را فرا یاد می‏آورد،آهنگهای تازه‏ای‏ نیز به گوش رسید که دل شکسته و خاطر افسرده‏ را پس از بیانات حکیمانه و تسلیتهای عارفانه به‏ سوی سعی و عمل،امید حیات،اغتنام وقت، کسب کمال و هنر،جهت و اقدام،نیک بختی و فضیلت رهنمایی می‏کند.

اگر داوری بهار را خوب بشکافیم در می‏یابیم‏ که پروین دو قسم شعر دارد.شعر کهنه و نو،و به این ترتیب اشعار او آمیزه‏ای است از نو و کهن و شاعر به راه اعتدال می‏رود.در واقع‏ پروین در قصاید و غزلهای خود چیز تازه‏ای‏ نگفته است و باز به گفتهء بهار اشعار پروین‏ ترکیبی است از دو سبک و شیوهء شاعران‏ خراسان به ویژه ناصر خسرو و شیوه شاعران‏ عراق و فارس به ویژه سعدی و از حیث معانی‏ نیز مبین افکار و خیالات حکیمان و عارفان است‏ و این جمله با سبک و اسلوب مستقلی که خاص‏ عصر امروزی و بیشتر پیرو تجسم معانی و واقع‏جویی است ترکیب یافته و شیوه‏ای بدیع به‏ وجود آورده است.

اما به رغم داوری بهار این شیوه بدیع یعنی‏ تازه نیست و بدون تردید پروین از لحاظ سبک‏ دنباله‏رو شاعران کهن فارسی است.از قصاید او که بگذریم(و اینها بیشتر به اسلوب شعر ناصر خسرو است)و به قطعه‏های او برسیم‏ می‏بینیم که بیشتر قطعات او از لحاظ معانی‏ ملهم از معانی قدیمی است و از لحاظ لفظ و سبک نیز همچون قطعه‏های عطار، ناصر خسرو،سنایی و سعدی و دیگران است. در مثل پروین می‏گوید:

محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت‏ مست گفت ای دوست این پیراهن است افسار نیست

و مولوی گفته بود:

محتسب در نیمه شب جایی رسید در بُن دیوار مستی خفته دید

پروین می‏سراید:

بار لئیمان مکش ز بهر جوی زر خدمت دونان مکن برای یکی نان

که از این قبیل مضامین در اشعار سعدی و ابن‏ یمین فراوان است.یا در شعر دیگری می‏گوید:

روزی گذشت پادشهی از گذر گهی‏ فریاد شوق بر سر هر کوی و بام خاست

در شعر کودکی یتیم ظاهر می‏شود و می‏پرسد آن گوهر تابناک که بر تاج شاه است چیست؟ هیچ کس نمی‏داند ولی پیرزنی ستمدیده نزدیک‏ می‏رود و می‏گوید:

این اشک دیدهء من و خون دل شماست

اصل موضوع این شعر را در شعر انوری‏ می‏یابیم:

آن شنیدستی که روزی زیرکی با ابلهی‏ گفت:کاین والی شهر ما گدایی بی حیاست

درّ و مروارید طوقش اشک طفلان من است‏ لعل و یاقوت ستامش خون ایتام شماست

از این نمونه در دیوان پروین بسیار زیاد است‏ و از این گذشته اندرزها و امثال و حکم او کاملا قدیمی است و در بسیاری موارد صوفیانه‏ است:

کار مده نفس تبهکار را رهاییت باید رها کن جهان را

اگر زین خاکدان پست روزی بر پری بینی... ای دل!فلک سفله کجمدار است

تصویر پردازیهای پروین نیز ارثیهء شعر کلاسیک است.در مثل در شعر:ای کنده سیل‏ فتنه ز بنیادست،این بیانهای مجازی را می‏بینیم:

سیل فتنه،باد حادثه،دام روزگار،دلی که‏ خسرو تن است،گنبد فیروزه،جهان سفله، کور دل عجوزهء بی شفقت،گرگ اجل،دیو زمانه...که ما را درست به هزار سال پیش‏ می‏برند.کار از این بدتر می‏شود و که شاعرهء ما لحن و لفظ هزار سال پیش را نیز به همان سیاق‏ حفظ می‏کند:

پنهان هگرز می‏نتوان کردن‏ از چشم عقل قصهء پیدا را

یا:

همسر پرهیز نگردد طمع‏ با هنر انباز مکن عار را

گذشتنگه است این سرای سپنجی‏ برو باز جو دولت جاودان را

بی شک این جمله‏ها را شعر نمی‏توان دانست‏ چه رسد به اینکه آنها را گزاره‏های شعر جدید بدانیم.از این رو به نظر می‏رسد که پروین از کسانی است که در گیر و دار تحول عصری‏ جدید،به سوی گذشته رجعت می‏کند و در دامان مفاهیم و اسلوبهای کهن پناهگاه و تسلایی‏ می‏جوید.دور نمای او دور نمای اخلاقی و زیبا شناختی کهن است و او چیزی دربارهء تحولاتی که در حوزهء شعر جهان و ایران پدید آمده است نمی‏داند و همچنان معانی کهن را تکرار می‏کند و در مثل می‏گوید:

مپوش آیینهء کس را به زنگار دل آیینه است از زنگش نگهدار

که بهتر آن را مولوی سروده است:

آیینه‏ات دانی چرا غماز نیست‏ ز آنکه زنگار از رخش ممتاز نیست

پس پروین چه آورده است که ملک الشعرا بهار آن را بدیع می‏داند؟

\* نوآوری پروین در مقطعات اوست.پروین با اینکه زنی دردمند و گوشه‏نشین بود مطالعات و مشاهده‏های دقیق داشت.به ارشاد پدر با ادب‏ رمانتیک فرانسه آشنا شده بود و به ویژه زیر تأثیر ویکتور هوگو و«بینوایان»او قرار داشت‏ (بخشی از رمان هوگو را اعتصام الملک به نام‏ تیره‏بختان ترجمه کرد و به چاپ رساند). نوآوری او در عالم معانی است و او همچون‏ شاعری رئالیست متوجه معایب و نابرابریهای‏ اجتماعی است و با ستم و دروغ و بد کرداری‏ می‏ستیزد و حاکمان و سرمایه‏داران را مسؤول‏ بدبختیهای مردمان فرودست می‏داند:

گفت چنین:کای پدر نیک رأی‏ صاعقهء ما ستم اغنیاست

پیشهء آنها همه آرام و خواب‏ قسمت ما درد و غم و ابتلاست

موضوع عمده اشعار رئالیستی پروین‏ اینهاست:مبارزه با ستم و ستمگران،پیکار با سالوس و ریاکاری،بد شماری دروغ،کینه و نیرنگ و زهدفروشی و حمله به قاضی، محتسب،حاکم و داروغهء ستمگر و کسانی که از راه راست منحرف می‏شوند و بر بینوایان‏ تبعیض و ستم روا می‏دارند.در این‏ زمینه‏هاست که پروین-البته غالبا با لحنی‏ آرام،نا مستقیم و گاه با مطایبه سراغ آنها می‏رود و آنها را گوشمالی می‏دهد.در این‏ جاست که او آیینه‏ای روشن در برابر واقعیتهای‏ زندگانی سراسر رنج و درد کارگران، کشاورزان و پیشه‏وران و زنان و کودکان‏ می‏گذارد و درماندگی و بی پناهی آنها را منعکس‏ می‏کند.لحن سخن او-البته جز در مواردی شاذ -لحن حکیمانه و نا پرخاشگرانه است.سعید نفیسی می‏نویسد:روح خاصی که در شعر پروین همه جا لایح و هویداست و شاید زادهء محیط زندگانی او باشد،روح تسلیم بدون شرط در برابر وقایع جهان و شکایت از نا پایداری‏ گیتی و نیز دلداری یافتن از این نا پایداری‏ و استغنا از بی ثباتی کار جهان و بی سامانی‏ این سامان است.آن پرخاش‏[شعله‏ور]نسبت‏ به ناگواریها و آن خشم و کینی که گاهی دست‏ در سینهء افلاک و عناصر هم می‏افکند...در اشعار پروین نیست.آیا این وضع به واسطهء آن‏ است که شاعران پرخاشگر و معترض مرد بوده‏اند و پروین زن بوده است؟البته گاهی روح‏ اعتراض در اشعار پروین خود را نشان می‏دهد در مثل در قطعهء مناظرهء دو قطره خون که یکی از پای خار کنی چکیده و دیگری از دست‏ تاجوری.قطرهء خون دومی،اولی را به اتحاد دعوت می‏کند چرا که هزار قطرهء خون در پیاله‏ یک رنگند ولی قطرهء نخستین-خون خار کن- می‏گوید:

به خنده گفت میان من و تو فرق بسی است‏ تویی ز دست شهی من ز پای کارگری

برای همرهی و اتحاد با چو منی‏ خوش است اشک یتیمی و خون رنجبری

تو از فراغ دل و عشرت آمدی به وجود من از خمیدن پشتی و زحمت کمری

تو از فروغ می ناب سرخ رنگ شدی‏ من از نکوهش خاری و سوزش جگری

سپس قطرهء خون خار کن پردهء سخن را بالا می‏برد و سخن از انقلاب اجتماعی می‏گوید:

ز قید بندگی این بستگان شوند آزاد اگر به شوق رهایی زنند بال و پری

یتیم و پیرزن این قدر خون دل نخورند اگر به خانهء غارتگری فتد شرری

به حکم ناحق هر سفله خلق را بکشند اگر ز قتل پدر،پرسشی کند پسری

درخت جور و ستم هیچ برگ و بار نداشت‏ اگر که دست مجاز است می‏زدش تبری

این آهنگ پرخاشجویانه البته در همه جا به این‏ صورت نمایان نمی‏شود.در جاهایی نیز به‏ صورت بهتر و هنریتر در جامهء تمثیل،حکایت‏ و بیان نا مستقیم رخ نشان می‏دهد که مؤثرتر است.در مثل در حکایت«آشیان ویران» کبوتری را می‏بینیم که به تیر صیادی از پای‏ در آمده است:مرغی از آشیانه‏ای می‏پرد و تیری‏ از کمان صیادی می‏جهد و بال و پرمرغ در خون‏ می‏تپد...سپس شاعر ما را به آشیانهء مرغ‏ می‏پرد.شب است و لانه تیره گشته و از آن به‏ سفر رفته خبری باز نیامده:

طفلان به خیال آب و دانه‏ خفتند و نخاست دیگر آواز

از بامک آن بلند خانه‏ کس روز عمل نکرد پرواز

در قطعه«ای گربه»شاعر به گربهء خود که رفته‏ و باز نیامده خطاب و عتاب می‏کند و ایامی را که‏ با هم بوده‏اند یادآور می‏شود و با اندوه می‏گوید:

جای تو شبانگه و سحرگاه‏ در دامن من تهی ست بسیار

در این گونه قطعات حسرت عمیقی موج‏ می‏زند که دل را از جا می‏کند.شاعر متوجه‏ وصف گوشه‏های تاریک و حسرت‏آلود زندگانی‏ است.عمر کوتاه است و قضا و قدر در کمین‏ زندگان و ایام زندگانی آنها را به یغما می‏برد.در بام شکسته باز لحظه‏های غم انگیز حیات ترسیم‏ می‏شود.بادی می‏وزد و لانه کوچکی را خراب‏ می‏کند و مرغکی می‏میرد و نام و نشانی ز دفتری‏ نابود می‏شود:

از ظلم رهزنی زرهی ماند رهروی‏ از دستبرد حادثه‏ای،بسته شد دری

در این اشعار و حتی در اشعاری که پروین به‏ الهام از شاعران گذشته سروده،ادراک شخصی‏ شاعر به چشم می‏خورد.پیداست که او بر حسب صنایع شاعری شعر نمی‏گوید بلکه از دل‏ خود الهام می‏گیرد.بعد عاطفی شعر پروین در این اشعار نیرومند و مؤثر است،به ویژه در اشعار«مناظره»ای او که گاه حالت نمایشی به‏ خود می‏گیرد و شاعر بین اشیاء یا موجودات زنده‏ گفت و گوهای زنده و جاندار تنظیم می‏کند و به‏ نوعی فضاسازی دست می‏زند.پس اگر شعر پروین ادامه شعر کلاسیک باشد-که هست- بیشتر نظر به وقایع و زندگانی عصر او دارد و از احساسات شخصی او آب می‏خورد و از این رو او را می‏توان شاعری نئو کلاسیک و پلی بین‏ قدیم و جدید دانست.

پایهء کار پروین در مقطعه‏سرایی او،ابداع‏ است نه صرفا آگاهی از معانی اشعار کهن. موضوع عمده اشعار رئالیستی پروین اعتصامی مبارزه‏ با ستم و ستمگران،پیکار با ریاکاری،بد شماری دروغ،کینه‏ و نیرنگ و زهد فروشی و حمله به‏ قاضی و حاکم ستمگر است.

هر چند در بیشتر اوقات به سراغ مضامین قدیمی‏ می‏رود،باز تپشها و حسرتها و جوش و خروشهای درونی او را به گوش جان‏ می‏شنویم.به ویژه در قطعه‏هایی مانند«لطف‏ حق»و«سفر اشک»و...که بسیار خوب سروده‏ شده‏اند.با اینکه پروین فرزندی نداشت باز مهر مادری و زنانهء او را در بسیاری از اشعار دیوان به ویژه در قطعه«لطف حق»می‏بینیم.مایهء اصلی شعر در مثنوی مولوی و پیش از او به‏ پژوهش بدیع الزمان فروزانفر در «جوامع الحکایات»عوفی آمده است.در مثنوی‏ سخن از عزرائیل است که مردمان بسیاری را شربت مرگ چشانده اما آن گاه دلش بیشتر به‏ رحم آمده و سوخته که به غرق کشتی‏ای‏ می‏پردازد که در آن میان مادری و فرزندی نیز وجود دارند.مادر غرق می‏شود و کودک به لطف‏ حق نجات می‏یابد.در شعر پروین،مادر موسی(ع)کودک خود را برای نجات از گزند فرعون به امواج دریا می‏سپارد و اینک مضطرب‏ بر کرانه دریا ایستاده و در اندیشه نجات جان‏ کودک خود دل در برش می‏تپد.تصاویر شعر به‏ شدت عاطفی و تأثیر برانگیز است به طوری که‏ خواننده را در موج خروشان مهر مادری نگران‏ جان کودک خویش غرق می‏سازد:

خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه‏ گفت کای فرزند خرد بی گناه

گر فراموشت کند لطف خدای‏ چون رهی زین کشتی بی ناخدای

آن گاه شاعر به تجسم لطف حق می‏پردازد و همچون عارفی پرشور مهربانیهای آفریدگار را برمی‏شمارد:

سطح آب از گاهوارش خوشتر است‏ دایه‏اش سیلاب و موجش مادر است

بحر را گفتم دگر توفان مکن‏ این بنای شوق را ویران مکن

سنگ را گفتم به زیرش نرم شو برف را گفتم که آب گرم شو

صبح را گفتم به رویش خنده کن‏ نور را گفتم دلش را زنده کن

لاله را گفتم که نزدیکش بروی‏ ژاله را گفتم که رخسارش بشوی

در قطعهء«سفر اشک»،خیال‏پردازی شاعر به‏ اوج می‏رسد و به گفتهء بهار«اگر پروین فقط همین شعر را سروده و دیگر شعری نگفته بود، در عرصهء شعر و ادبیات حقیقی جایگاه والا و ارجمندی می‏داشت».در اینجا قطره‏ای اشک‏ سفر می‏کند و از مراتب و مراحل می‏گذرد.راه‏ او از مقام دیده تا مقام فناست.اما ارج این قطرهء زلال را دیگران نمی‏دانند و در واقع به رنجهای‏ ژرف انسانی بی اعتنا هستند:

اشک طرف دیده را گردید و رفت‏ او فتاد آهسته و غلتید و رفت

بر سپهر تیرهء هستی دمی‏ چون ستاره روشنی بخشید و رفت

گر چه دریای وجودش جای بود عاقبت یک قطره خون نوشید و رفت

معانی بدیعی که در این قطعه از درون شاعر جوشیده است سر چشمه گرفته از اندیشه و احساسی دقیق و بدیع و نیرومند است،از این‏ رو توانسته است به پروانه،گل،اشک،موج، بنفشه و حتی سیر،پیاز،دوک نخ ریسی و اشیاء دیگر جان و زبان بدهد و آنها را اشخاص‏ داستانهای خود بسازد.درست است که او غالبا حکایتهای کلیله و دمنه،مثنوی و بوستان و گاه قصه‏های لافونتن را به قالب شعر می‏ریزد (البته منبع قصه‏های لافونتن هم بیشتر شرقی‏ است)اما این کار او باز نویسی نیست.او از زبان گیاهان،جانوران،سخن‏ساز می‏کند و گوشه‏های نا مکشوف حیات و رنج موجودات را نمایان می‏سازد.گل و خاک،گل و خار،مور و مار،گرگ و سگ،مرغ زیرک،گربه و موش، تیر و کمان،گوهر و سنگ...همه و همه در کارگاه خیال او جان می‏گیرند و با هم حرف‏ می‏زنند و گذر ایام و آلام بی نام زندگانی را باز گو می‏کنند.

در واقع در همین عرصه است که هنر شاعری‏ و خیالپردازی پروین خود را نشان می‏دهد و عواطف زنانهء او را مجسم می‏سازد و اسلوب‏ خاص بیانی او را به نمایش می‏گذارد.

اوج تخیل پروین در جایی است که در دل اشیا و موجودات زنده رسوخ می‏کند و آنها را به‏ بازیگری وا می‏دارد.البته همعصران او:بهار، رشید یاسمی،شهریار و دیگران و پیش از ایشان مترجم و نویسندهء کتاب«کلیله و دمنه»، سنایی،عطار،انوری،مولوی و سعدی نیز چنین کرده بودند و به اشیاء و موجودات‏ شخصیت انسانی داده بودند(قطعه چشمه و سنگ بهار در این زمینه نمونهء شاخصی است) اما قوت تخیل و مشاهده پروین دست کم در قیاس با همعصرانش چشمگیرتر است و به ویژه‏ او با ترسیم اشخاص و اشیاء،درون آنها را نیز می‏کاود و می‏کوشد ویژگیهای ژرف آنها را که‏ از نظر دیگران پوشیده است،بارز و آشکار سازد و غالبا در این کار موفق است.قطعهء«برگ‏ گریزان»در این زمینه نمونهء خوبی است،خزان‏ آمده است و جوانی گیتی به یغما رفته است. نرگس،سرخ گل،نسرین...همه را باد خزان‏ به تاراج برده است،پای قمری و پربلبل شکسته‏ شده.در این هنگامه برگ کوچکی می‏کوشد از یغمای خزان بگریزد و رخ از تقدیر بپوشد،پس‏ خود را میان شاخه‏ها پنهان می‏کند تا دست‏ خزان به او نرسد.پروین با شخصیت دادن به‏ برگی کوچک و در معرض زوال در واقع‏ احساس خود را دربارهء زندگانی و مرگ بیان می‏کند.در بیشتر اشعار او بر لحظه‏ای که‏ موجودی اعم از بی جان یا با جان در معرض‏ خطر یا فناست،تأکید شده است اما در انجام‏ کار شاعر به نوعی اخلاق رواقی و صوفیانه‏ می‏رسد.می‏بیند که دنیای ما دنیای گذر و رنج‏ است و در این گیتی هیچ چیز ثبات و دوامی‏ ندارد.در همین قطعه برگ گریزان،برگ‏ کوچک از عتاب با شاخه نتیجه‏ای نمی‏گیرد و شاخه درخت به او می‏گوید هر موجودی که به‏ گیتی می‏آید روزی هم باید از آن بار سفر بربندد و برود:

چو تیغ مهرگانی برستیزد ز شاخ و برگ خون ناب ریزد

چو گل یک هفته ماند و لاله یک روز نزیبد چون تویی را ناله و سوز

شخصیت انسانی دادن به اشیاء حاصل تخیل‏ شاعرانه است و همهء شاعران چنین صنعتی را در شعر خود به کار آورده‏اند.این صنعت یعنی‏ -noitacifinosreP که در دانش بدیع ما نامی‏ نیافته و شاید پیشینیان ما آن را نوعی استعاره‏ می‏شمرده‏اند-اسناد دادن صفات و ماهیات‏ انسانی است به موجودات یا به چیزهای مجرد و اشیاء،همچنین ممثل کردن کیفیات است به‏ وسیله بیان مجازی که صورت انسانی به خود می‏گیرد.این صنعت در آثار شاعران خراسان و فارس(و عراق)،صورتی اعتدالی دارد اما در اشعار شاعران سبک هندی(اصفهانی)بسیار وسعت می‏گیرد به طوری که در غالب موارد جنبهء معمایی و مبالغه‏آمیز به خود می‏گیرد.

شاعر در واقع در این کار می‏خواهد جهان را از منظری غیر متعارف بنگرد.فهم انسانی را بر اشیاء گشوده کند و آنها را در نمایان شدگی و پیدایش و ناپیدایی آنها بنگرد.بین شاعران‏ اروپایی و بلکه شاعر آلمانی از سکوی این‏ صنعتگری حرکت کرد و به قسمی بینش فلسفی‏ رسید.هایدگر نیز باور داشت که در زبان است‏ که اشیاء و موجودات هستند.کلامی در گفت و گویی همانقدر روشنگر معناست که قطعه‏ای‏ موسیقی.ستارگان یا قطعه‏ای موسیقی با انسان‏ سخن می‏گوید.مولوی می‏گوید که جملهء ذرات‏ جهان با آفریدگار حرف می‏زنند.ریلکه حتی‏ تا جایی پیش می‏رود که پیکرهء جانوران،یعنی‏ آفریدگان غیر متفکر(ماهی،پلنگ،پرنده و...) را بر پیکرهء انسانی برتری می‏دهد و می‏گوید موجودات غیر متفکر بسی بهتر از انسان‏ بی‏درنگ و واسطه با«نا پنهان»یعنی با حوزهء نمایان‏شدگی،دسترسی دارند.شاعران دیگر اشیاء و موجودات را انسانی می‏کردند اما ریلکه‏ می‏خواهد از این مرز درگذرد و آنها را طوری به‏ روی صحنه آورد که با زبان و احساسات خود حرف بزنند نه با زبان انسانها.او در یکی از اشعار خود پس از نشان دادن چند ماهی در تنگ‏ آب به سیمای آنها خیره می‏شود و در می‏یابد که‏ چهرهء آنها چقدر شگرف است.شاعر به خود می‏گوید حتما ماهیها نیز عوالم و زبانی دارند و این رازی است که باید شاعر آن را دریابد پس‏ می‏گوید:

پنداری که ماهی را زبانی نیست‏ اما که می‏داند؟

آیا سر انجام جایی نیست‏ که به زبان ناشنودهء ماهیها سخن رانند؟

در واقع شخصیت زنده دادن به اشیاء-که‏ ریلکه آن را به مرز غایی خود برده است-همین‏ است و عبارت از تشبیه ساده‏ای نیست.در همان شعر برگ گریزان پروین،شاعر پیش از آنکه به وصف افتادن برگ بپردازد،نشان می‏دهد که چگونه برگ کوچک خود را در میان شاخه‏ها پنهان می‏کند و گمان می‏برد که با این حیله از دست باد خزانی خواهد گریخت.

این صنعت بدیعی شاید نوعی استعاره یا کنایه‏ باشد.اساس استعاره البته تشبیه است اما تشبیهی است عمیقتر و به طور عام به معنای‏ زبان مجازی است و به طور خاص مقایسه میان‏ چیزهایی است که ظاهرا با هم مشابهتی ندارند و در آن ادات تشبیه:چون،مثل،مانند و...به‏ کار نمی‏رود.در واقع در استعاره نام چیزی را برای چیزی دیگر به وام می‏گیریم،در مثل‏ می‏گوییم جهان بوستان است یا آسمان مزرع‏ سبز است.در استعاره فقط مشبه به را می‏آوریم‏ و باقی ارکان تشبیه را حذف می‏کنیم.نظامی‏ گفته است:

خواست چکیدن سمن از نازکی‏ خواست پریدن چمن از چابکی

شاعر در مصراع نخست از هم گسیختن سمن‏ را از فرط لطافت به چکیدن قطره‏ها و اجزاء آب‏ تشبیه کرده است و سپس این چکیدن را برای‏ این معنی استعاره آورده است و«جامع مستعار منه و مستعار له»،تفرق اجزاء از یکدیگر است‏ و نیز پریدن را استعاره آورده است برای هیجان‏ و سرعت نشو و نمای سبزه‏ها و ریاحین و «جامع»،تندی حرکت است که در معنای‏ طرفین مندرج است.

وجه نظری استعاره‏سازی و بیان مجازی در واقع ترتیب دادن افزار وارهء صنایع بدیعی نیست‏ بلکه کشف نمایان شدگی باشندگان بی جان و جاندار است.شخصیت دادن به اشیاء نوعی‏ شخصیت پردازی از آن قسم که در فردوسی یا در شکسپیر-در ترسیم چهرهء رستم،اسفندیار، مکبث و هملت-می‏بینیم نیست.انسانی نمودن‏ صرف شیئی یا جانور نیست.پروین در قطعهء «پیام گل»می‏سراید:

به آب روان گفت گل کز تو خواهم‏ که رازی که گویم به بلبل بگویی

پیام ار فرستد پیامش بیاری‏ به خاک ار در افتد غبارش بشویی

بگویی که ما را بود دیده بر ره‏ که فردا بیایی و ما را ببویی

به گفتا به جوی آب رفته نیاید نیابی مرا گر چه عمری بجویی

پیامی که داری به پیک دگر ده‏ به امید من هرگز این ره نپویی

من از جوی چون بگذرم بر نگردم‏ چو پژمرده گشتی تو دیگر نرویی

گل(یعنی معشوق)در اینجا به وساطت‏ دیگری( آب)به بلبل(عاشق)پیام می‏فرستد. می‏خواهد زلالی و صفای آب جوی،عاشق را بنوازد یعنی به این وسیله عشق نهفتهء خود را به‏ بلبل ابراز می‏دارد و این انتظار خود را از بلبل‏ که فردا بیایی و ما را ببوسی.حافظ نیز در این‏ زمینه سروده است که:

عارفی کو که کند فهم زبان سوسن‏ تا بپرسد که چرا رفت و چرا باز آمد؟

در منظر شاعر جهان،جهان زنده‏ای است. می‏شود با گل و آب و ستاره حرف زد،می‏توان‏ با کبوتر و قمری و برگ راز گفت و شنید.اشیاء و باشندگان جهان نیز عوالمی دارند و زبان و بیانی که با شاعر در میان می‏گذارند که محرم‏ است نه با نا محرمان.کیتیز شاعر انگلیسی نیز که از قبیلهء عارفان بود در«چکامه دربارهء ظرف‏ (کوزه)ای که هنرمندی اهل کرت یونان ساخته» با اشیاء حرف می‏زند.او با تأمل درباره این‏ کوزه(ظرفی که حاوی خاکستر مردگان است)از سکوت و سکون آن حیران می‏شود.این شیئی‏ هنری که نمایانگر کار آفرینشگر انسانی است در طول زمان در اشارتی گنگ منجمد شده است. مخلوقی است بی زمان.در همهء اعصار آن را خواسته‏اند و دوست داشته‏اند،ولی در هیچ‏ دوره‏ای آن را نفهمیده‏اند و همانندش را به‏ وجود نیاورده‏اند.سپس شاعر به یاد شعر می‏افتد و این دو را در برابر هم می‏نهد و تباینی‏ می‏بیند بین بی زمانی کوزه و زمانمندی شعر. شعر بر خلاف کوزه یونانی زمانمند است،در زمان حرکت می‏کند و آن گاه«هستی دارد»که‏ خوانده شود و یا بر زبان آید.اما ظرف(کوزه) یاد شده،سکون و جاودانگی دارد و از شعر بهتر است.پس شاعر می‏سراید:ملودیهای شنیده‏ شده شیرین اما ملودیهای شنیده ناشده شیرینتر است.

اکنون می‏توانیم پرسشی را که در آغاز مقاله‏ طرح کردیم پاسخ گوییم.پروین با رسوخ در دل‏ اشیاء و جانداران نه فقط می‏کوشد آنها را انسانی کند و دارای عواطف بشری سازد بلکه‏ می‏کوشد موجودات و اشیاء کوچک را به مدد تخیل پربار خود در عالم خاص خود آنها جلوه‏گر سازد،تا خودشان رمز و راز وجودشان‏ را آشکار سازند و ما آدمیان ناطق و متفکر را متوجه این مسأله سازند که ما در جهانی به سر می‏بریم زنده و زندگانی بخش و هیچ جزئی از اجزای این جهان را نباید دست کم گرفت یا نسبت به آنها بی اعتنا بود یا بر آنها ستم روا داشت.چنان که در بیتی زیبا گفته است:

هر قطره‏ای که وقت سحر بر گلی چکد بحری بود که نیستش اصلا کرانه‏ای